بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 14 بهمن 1394.

بحث در مورد ارث زوجه منفرده بود. خب یک سری روایات گفته بود که تمام مال به زوجه داده می شود. بعضی روایات گفته بودند که نه، فقط یک چهارم داده می شود و باقی به امام علیه السلام پرداخت می شود. خب بحث این بود که بین این دو روایت چطوری می توانیم جمع کنیم. مرحوم شیخ صدوق روایاتی که گفته بودند تمامش را به زوجه می دهند حمل کرده بودند بر اصل غیبت. روایاتی که می گفتند که قسمتی اش را به امام داده می شود و فقط یک چهارمش را به زوجه می دهند به زمان حضور امام علیه السلام حمل کرده اند. مرحوم شیخ طوسی در تهذیب می فرمایند دو جور می شود بین این روایات جمع کرد. یک جور همین وجهی که مرحوم شیخ صدوق فرموده اند ویک جور دیگر اینکه هو الاولی عندی، اینکه روایاتی که فرموده است به زن داده می شود، آن دو روایت حمل می کنیم به جایی که این زن قریب باشد. خویشاوند نسبی باشد. کلمه قریب به معنای خویشاوند نسبی است. خویشاوند سببی قریب گفته نمی شود. و آخذ القربی حقّه، به معنای خویشاوند نسبی است. بنابراین همسران پیغمبر داخل در مصداقات ذوی القربی و امثال اینها نیستند. خب مرحوم شیخ می فرماید یک وجه جمع دوم این هست که حمل کنیم روایاتی که تمام مال را می گوید به زن داده می شود به صورتی که زن قریب هم باشد و خویشاوند نسبی هم باشد. تعبیر می کند و هو الأولی عندی. در بعضی کلمات تصور شده است که هو الأولی عندی معنایش این است که استصحاب، مستحب است هست که اینجوری رفتار کنیم. این را از باب استصحابی گرفته اند. ولی مطلب درست نیست. گاهی اوقات یک فعلی که هست مثلا می گویند خواندن نماز جمعه در روز جمعه اولی است. الأولی الصلواه الجمعه فی یوم الجمعه. یعنی مستحب است. یک زمانی یک نظریه و دیدگاه را می گویند که اولی هست. وجوب الصلوه الجمعه فی عصر الغیبه هو الأولی. یک دیدگاه و یک نظریه را وقتی می گویند أولی دیگر بحث استحباب نیست یعنی اینکه نظر آن مؤلف اینجوری است. این است که ظاهرا مراد مرحوم شیخ طوسی در تهذیب این هست که این جمع را ایشان پذیرفته است جمع دوم را. البته در استبصار هر دو جمع را مطرح می کند و هیچ کدام را هم ترجیح نمی دهد. تفاوت دارد بین استحباب و تهذیب. تهذیب هدف اولیه کتاب فقهی است. اصلش شرح مقنعه صدوق هست و محور اصلی اش شرح مقنعه است. قسمت هایی هم که شرح مقنعه نیست در واقع کتاب فقهی است این است که سعی می کند معمولا فتوای خودش را منعکس کند. اما استبصار هدف اصلی اش یعنی هدفش در تهذیب بحث جمع بین روایات هدف فرعی است. ولی در استبصار این هدف اصلی است این است که خیلی جاها در استبصار چند تا جمع ذکر می کند که مقتضیات این جمع ها هم مختلف است. مشخص هم نمی کند که کدام یک از این جمع ها را در مقام افتاء می پذیرد. می خواهد بگوید این روایات به این گونه های مختلف می توانند جمع شوند و حالا نتیجتا چه باید بکنیم را گاهی اوقات تعیین می کند و گاهی اوقات تعیین نمیکند که در ما نحن فیه در استبصار تعیین نکرده است.

سوال: تهذیب فرمودید کدام را تعیین کرده است؟

پاسخ: اینکه قریب است. نظر دوم را. هو الأولی عندی. نظر دوم را که حمل کرده است به قریب در تهذیب آن را گفته است که هو الأولی عندی.

خب ما بررسی می کردیم این دو وجه جمعی که مرحوم شیخ اشاره فرمودند. اول به وجه جمعی که أولی دانسته است گفتیم اول آن را صحبت می کنیم و بعد به وجه جمعی که از مرحوم صدوق نقل می کند به او می پردازیم. وجه جمعی که خود ایشان در تهذیب اولی دانسته است شاهد این وجه جمع را یک روایت محمد بن قاسم بن الفضیل بن یسار قرار داده است که در مورد مرأه ای که قریب هست امام علیه السلام فرموده اند که تمام مال به مرأه داده می شود. خب در جلسه قبل اشاره کردیم که روی قانون انقلاب نسبت می شود این مطلب را تمام کرد به این تعبیر که روایت محمد بن قاسم بن فضیل، می گوید مرأه قریب تمام مال به او داده می شود. این نسبت به روایتی که می گوید مرأه تمام مال به او داده نمی شود اخص مطلق است. تخصیصش می زند به مرأه غیر قریب که تمام مال به او داده نمی شود آن روایتی وقتی مختص شد به مرأه غیر قریب، نسبتش نسبت به آن روایتی که گفته بود به مرأه تمام مال داده می شود، عموم و خصوص مطلق می شود آن را تخصیص به مرأه ای که قریب باشد می زند. این تقریب استدلال.

ما این تقریب استدلال را دو تا اشکال مطرح کردیم. اشکال اول این بود که اصلا آن روایتی که می گوید مرأه تمام مال را به او می دهند یا مرأه تمام مال را به او نمی دهند این دو دسته روایات جنبه حیثی است. یعنی از آن جهتی که مرأه هست تمام مال را به او می دهند یا تمام مال را به او نمی دهند. اما حالا اینکه یک عنوان دیگری هم عارض شده باشد و به جهت آن عنوان مال را بدهند یا ندهند، به آن کاری ندارد. پس اصلا بین آن روایت و روایت محمد بن قاسم بن فضیل بن یسار که گفته است مرأه قریب تمام مال را به او می دهند تنافی ندارد. آن روایت می گوید مرأه بما هو مرأه تمام مال را به او نمی دهند. این یکی روایت می گوید که مرأه قریب تمام مال را به او می دهند. می تواند به جهت قریب بودنش باشد. توضیح نداده است آن روایت محمد بن قاسم بن فضیل بن یسار که این مرأه قریب اینکه تمام مال را به او میدهند به خاطر مرأه بودنش است یا به خاطر قریب بودنش است؟ می تواند به خاطر قریب بودنش باشد بنابراین این دو روایت اصلا با هم تنافی ندارند که..

سوال: .. روایت مساوی می شود چون می گوید که چون قریب است همه مال را بدهید و اگر قریب نبود..

پاسخ: نه این مفهوم ندارد. سوال در این مورد است می گوید مرأه قریب را چه کار کنیم؟ می گوید همه مال را. ممکن است مرأه مطلقا باید همه مال را داشته باشد. مفهوم ندارد چون سوال یک مورد خاص است. اگر امام علیه السلام خودش می فرمود، مفهوم ولو به نحو سالبه جزئیه پیدا می کرد.

سوال: ... خود روایت فضیل بن یسار امرأه زوجه باشد...

پاسخ: بله، همین جوری می گویند یک امرأه ای ...

سوال: عن رجل.... امرأه قرابه لیس لها قرابه منه. مثلا اگر خود این زوجه بودنش روشن باشد.

پاسخ: ترک امرأه ظاهرش این است که امرأه خودش. یعنی اینکه ما بگوییم، همینجوری اگر بگویند کسی زنی را از خودش به جا گذاشته است معنایش این است که زن او. کلمه زن وقتی مضاف به زوج بشود ظاهرش این است که زن آن شخص است و ظاهرا که آن جوری است.پ

سوال: غیر آن خصوصیت ندارد... مادری بر جای گذاشته است ولو اینکه وقتی می گوییم امرأه ظهورش در زوجه است.

پاسخ: ظاهرش این نیست آن احتمال خیلی مستبعد هست که مراد این باشد که یک قرابه ای به جا گذاشته است که این قرابت مرأه است. آن جا باید علی القاعده برعکس می گفت یک قرابه ای به جا گذاشته است که این مرأه است. نه مرأه ای که قرابت است. آن ظاهرش این است که زنش است.

خب این یک اشکال که این دو تا اصلا تنافی ندارند که آن وجه جمع ها را بخواهیم دنبال کنیم. اشکال دوم این بود که نتیجه این وجه جمع این هست که ما می خواهیم بگوییم که مرأه در آن روایتی که گفته است که مرأه تمام مال به او داده می شود مرأه خصوصیت ندارد. باید قرابت باشد. ما در جمع هایی که حالا به اطلاق و تقیید یا به تخصیص می کنیم ممکن است عنوانی که در موضوع دلیل اخذ شده است را از تمام الموضوع بودن به جزء موضوع بودن تبدیلش کنیم. ولی اینکه از تمام الموضوع بودن اصلا خارجش کنیم اصلا دخالتی در موضوع نداشته باشد یک قیدی بزنیم که آن قید تمام الموضوع اصلا آن قید باشد. آن صحیح نیست. اینجا هم ما در واقع می خواهیم این کار را کنیم و این صحیح نیست.

سوال:...

پاسخ: در اینجا نتیجه بحث ما چیست؟ نتیجه بحث ما این است که می خواهیم بگوییم که روایت ابی بصیر که گفته است به امرأه المال لها، به امرأه ای که قرابت هست المال لها. اینکه مال برای او هست قرابت بودن تمام العله است در آن دیگر. بنابراین امرأه را چرا اخذ کرده است امرأه دیگر خصوصیتی ندارد. خب ان قلت که این اشکال در صورتی که این قیدی که ما می زنیم، قید غیرغالبی باشد اشکال وارد است. ولی اگر قید، قید غالبی باشد. غالب موارد آن عنوان متصف به این وصف باشد.

سوال: قبل از این اشکال... که حیثی بودن را قبول نکردیم دیگر یعنی متفرع..

پاسخ: نه به آن ربطی ندارد. این اشکال مستقل است. حالا مستقل از ان است.

سوال: نه حیثی را قبول نکنیم اگر عقدی که وجود داشته باشد آن عقد اگر روی یک شخص دیگری وجود نداشته باشد که وارث باشد تمام مال را می برد. خب این را بگوییم که امرأه بودن در اینجا هیچ اثری ندارد چون قریب است. چون قریب است تمام مال را می برد. اینجا خب باید ...بیاید. یک ردی هست به عنوان اصل سهمش و یکی هست به عنوان رد. ... می آید می گوید رد می شود .. آن زوج می گوید که اصل ارثش را می برد.

پاسخ: نه نکته را توجه بفرمایید بحث چیست. بحث این است که اگر یک موقعی سوال شده است که پدر چقدر ارث می برد می گوییم همه را به ارث می برد. خب اشکالی ندارد پدر سوال که شده است به اعتبار قریب بودن تمام را می برد. آن یک بحث است. پسر چقدر می گوید اگر تنها باشد همه مال را می برد. ولی بحث این است زن که الزاما قریب نیست. این روایت را می گوییم این روایت گفته است زن تمام مال را می برد. فرض هم این است که ما از باب حیثی نمی خواهیم پیش رویم عیب ندارد اصلا حیثی نمی گوییم. حیثی نیست. ما می گوییم مرأه تمام مال را می برد به شرطی که قریب باشد. خب قریب بودن که خودش تمام العله است. پس مرأه بودن این وسط چه خصوصیتی دارد؟

سوال: چون تفاوت ارثش فرق دارد

پاسخ: نه تمام مال بردن را

شاگرد: چون تمام مال بردن یک چهارم و سه چهارم است. سه چهارم آن به رد است.

پاسخ: آن که دخالت ندارد. المال لها در اینکه تمام مال مال زن باشد حالا قریب باشد یا نباشد. المال لها هر قریبی که تنها باشد تمام مال برای اوست. حالا چه زن باشد چه نباشد. این دیگر زن بودن خصوصیتی ندارد که.

خب ان قلت. توجه کنید. آن این است که این اشکال در صورتی وارد است که آن قیدی که شما می خواهید ذکر کنید قید غالبی نباشد. ولی در جایی که قید غالبی باشد مانعی ندارد. فرض کنید اگر قرار باشد اکثریت طلبه ها مؤمم باشند. ما بگوییم که طلبه ها را فلان سهمیه به آنها داده می شود. فقط برای معممین باشد و معمم اینجا مانعی ندارد که ما این قید را بزنیم. این اشکال در صورتی بود که قید، قید غالبی نباشد. پاسخ مطلب این هست که

سوال:...

پاسخ: اینجا چون غالب، یادم رفت این را هم ادامه دهد. در زمان های قدیم محیط ها، محیط های کوچک بوده است. در این محیط های کوچک غالب ازدواج ها فامیلی بوده است. بنابراین مرأه غالبا لازم نیست فامیل نزدیک باشد بالاخره فامیل دور یک فامیلی بین آن زن و آن مرأه برقرار بوده است. اینکه اصلا هیچگونه فامیلی بین اینها برقرار نباشد خب خیلی نادر هست بنابراین غالب مرأه ها قرابت هستند. خب این ان قلت. پاسخ مطلب این است که نه، هیچ خصوصیتی قید غالبی ندارد. قید غالبی چیزهای دیگری اینجا هست که گاهی اوقات غفلت می شود. ببینید یک مثالی بزنم همان مثالی که جلسه قبل زدم. اگر گفتند که به سادات احترام کنید. ما می گوییم که این سادات احترام کنید را نمی شود مقید کرد به سادات عادل. ولو اکثریت سادات هم عادل باشند. چون معنای این هست که اگر قرار باشد سادات عادل باشد، فرض این است که عادل خودش تمام العله برای احترام هست. پس این سادات بودن چه خصوصیت دارد که قید سادات را آورده اید؟ مجرد اینکه اکثریت افرادش یک وصفی دارند باعث نمی شود که ما بتوانیم آن وصفی که خود آن وصف تمام العله هست آن را قید بزنیم. بله، یک چیزی این وسط هست که گاهی اوقات غفلت می شود آن این است که گاهی اوقات یک عنوانی را شارع اخذ می کند به عنوانی که آن عنوان اماره هست برای بیان حکم واقعی. و در مقام بیان حکم ظاهری است. می گوید به سادات احترام کن چون غالب سادات مثلا عادل هستند یک سیدی را هم اگر شک کردی که عادل است یا نیست، نفس سیادت اماره بر عدالتش است که آن عدالت موضوع وجوب احترام است. این مانعی ندارد. به دلیل غلبه عادل در سادات شارع سادات را موضوع قرار دهد برای حکم ظاهری به اعتبار اینکه اماره است بر آن موضوع حکم واقعی. اشکالی ندارد. ولی جایی که نه، بحث اماریت در کار نیست که ما نحن فیه هم همین است. اماره در جایی هست که آن موضوع حکم واقعی مثلا پنهان می شود خیلی وقت ها و یک امر روشنی را موضوع قرار می دهند برای آن امر پنهان. خب عدالت یک امر مخفی هست و ممکن است سیادت را که آشکارتر هست آن را اماره قرار دهند برای اثبات عدالت شخص. ولی اینکه طرف قوم وخویش هست یا نیست امر پنهانی نیست که که بخواهیم ما همسر بودن را اماره قرار دهیم برای قوم و خویش بودن. خب معلوم است که قوم و خویش هست یا نیست. آن لغویتی که وجود دارد اینجا هم پیش می آید.

سوال: ... دلیلی ندیده است که قرابت هم ذکر کند چون...

پاسخ: کافی نیست. لغویت سر جایش هست. دلیل ندیده باعث نمی شود که

سوال: ... فرق دارد بین اینکه این شخص در بیان... نقل کند یا اینکه امام در.... نقل کند.

پاسخ: هر دو تای آنها می تواند با هم ذکر کند.

سوال: .. مثلا زوجه ای دارد چون امام می داند که غالب زوجه ها قرابت دارند فرموده است..

پاسخ: نه، سوال یک سوال کلی است نه یک قضیه شخصیه است. یک موقعی از یک قضیه شخصیه سوال می کند که یک بنده خدایی از دنیا رفته است و یک زنی باقی مانده است. خب حالا بگویید که مثلا اکتفا کرده است که اگر مثلا اجنبی بود ذکر می کرد مثلا. عدم ذکر اجنبی بودن قرینه هست برای اینکه یک قوم و خویشی بین اینها برقرار است. ولی سوال در قضیه شخصیه نیست از قضیه کلیه است. در قضیه کلیه دیگر این بحث نمی آید.

سوال: .. پذیرفتید شما که...

پاسخ: اینکه غالبا قوم و خویش هستند. آن که در آن محیط های آن زمان که غالب ازدواج ها ولو قوم و خویش دور ها. نه قوم و خویش نزدیک. ولو قوم و خویش دور ازدواج صورت می گرفته است آن همین جور است.

سوال: یعنی این ارتباط به ضرورت رسیده بوده است که به نیازی به قیدش نباشد این برای شما محرز است دیگر؟ اگر این باشد این ارتکاز به حد ضروریت برای شما رسیده بوده است؟

استاد؟ یعنی چه؟

شاگرد: .. امر ارتکازی در آن زمان با امر بدیهی ....

پاسخ: نه در اینکه غالب ازدواج ها فامیلی بوده است بحثی نیست ولی اشکال ما این هست که مجرد غلبه باعث نمی شود که ما موضوع دلیل یک چیزی را ذکر کنیم قید غالبی بزنیم که آن قید غالبی اش تمام الموضوع است. بین قید غالبی و قید غیرغالبی در لغویت فرقی نیست. قید غالبی در نکات دیگر فرق دارد. در اینکه آن موضوع دلیل اگر ناظر به حکم ظاهری باشد، ناظر به اماره باشد بله ممکن است این اماره باشد بر یک چیزی که آن چیز موضوع حکم واقعی هست به دلیل غلبه هم پوشانی این دو تا عنوان نسبت به هم دیگر یکی از آنها اماره بر دیگری باشد. ولی ما نحن فیه که از این باب نیست. پس بنابراین اشکال سر جای خودش مستحکم هست که نتیجه این جمع لغویت اخذ عنوان مرأه است. بنابراین، این صحیح نیست. این هم دو اشکال.

اشکال سوم این هست که یا ما ادله ای که گفته است مرأه تمام مال را می برد یا تمام مال را نمی برد، این را به حکم حیثی حمل می کنیم یا به حکم حیثی حمل نمی کنیم. اگر به حکم حیثی حمل بکنیم که آن اشکال اول ما می آید که اینها اصلا کل این جمع ها صحیح نیست. اگر نه ما به حکم حیثی حمل نکردیم آن روایتی که می گوید مرأه تمام مال را می برد چه به عنوان مرأه بودن تمام مال را ببرد و چه به عنوان غیر مرأه بودن. همچنین آن روایت دیگری که می گوید مرأه تمام مال را ارث نمی برد، آن هم اعم از این است که بما انه مرأه باشد یا بما انه مرأه نباشد. خب اگر اینجوری حمل کردیم نتیجه بحث چه می شود؟ نتیجه بحث این است که با توجه به اینه غالب امرأه ها قوم و خویش هستند، آن روایتی که می گوید مرأه فقط یک چهارم می برد را شما باید مطلق را حمل کنید بر فرد نادر. باید بگویید مراد مرأه ای است که قوم و خویش نیست. و فرض هم این است که به حکم حیثی ناظر نیست. اگر حکم حیثی بود مشکلی نداشت. می گویید به حکم حیثی نیست. گفته است مرأه، تمام مرأه را هم می خواسته بگوید. ولی مراد خصوص آن مرأه ای است که قوم وخویش نیست. در حالی که اکثر مرأه ها قوم و خویش هستند و این حمل مطلق بر فرد نادر است. البته این نکته را توجه داشته باشید که اساسا یک مشکل کلی حاج آقا مطرح می کنند در بحث شاهد جمع و بحث انقلاب نسبت یک اشکال عام دارد. آن اشکال عام این است که یک اشکال کلی وجود دارد که حالا من قبل از اینکه این اشکال را مطرح کنم یک اشاره اجمالی به این دو بحث شاهد جمع و انقلاب نسبت بکنم و بعد اشکال حاج آقا را به اجمال عرض کنم و پاسخی که ایشان می دهند. آن این است که ببینید یک موقعی یک دلیل می گوید که اکرم العلماء. یک دلیل می گوید که لا تکرم العلماء. یک دلیل سومی داریم می گوید اکرم العالم العادل. و مفهوم هم ندارد. اکرم العالم العادل. اینجا سه دلیل داریم این بحث انقلاب نسبت است که با دلیل سوم یکی از این دلیل ها را تخصیص می زند دلیل مخصص بعد از تخصیص نسبت به آن دلیل اول نسبتشان عوض می شود و آن را تخصیص می زند. این بحث انقلاب نسبت است. یک بحث دیگر این هست که آن دلیل سوم یا مفهوم دارد یا دو قطعه دارد. می گوید عالم عادل را احترام کن، عالم غیر عادل را احترام نکن. حالا یا صریحا حد را منطوقا بیان کرده باشد یا یکی را با منطوق و یکی را با مفهوم علی ای تقدیر اگر دو مفاد داشته باشد، بحث شاهد جمع است. شاهد جمع دیگر آن اختلافی نیست. که در انقلاب نسبت اختلافی هست که آیا درست است یا نیست. ولی شاهد جمع اتفاقی هست به دلیل اینکه این دلیل سوم ما که دو قطعه دارد هر قطعه اش نسبت به آن دو دلیل اخص مطلق هست. یک اکرم العالم داریم اینجا گفت است عالم غیر عادل را اکرام نکن. این را تخصیص می زند. یک لا تکرم العالم داریم، این دلیل که گفته است اکرم العالم العادل هست، این نسبت به او اخص مطلق است. این دلیل سوم، که دو قطعه دارد. حالا دلیل سوم دو قطعه داشته باشد یا دو دلیل داشته باشد آن هم فرق نیست. اگر به جای دلیل سوم دو تا دلیل هم داشته باشیم هم مجموعا شاهد جمع می شوند.

سوال: مفهوم دو تکه...

پاسخ: یا دو قطعه داشته باشد یا به مفهوم دال باشد یا دو تا دلیل داشته باشیم همه اینها حکم واحد دارد. اینها بحث های شاهد جمع است. شاهد جمع این دلیل سوم دو تکه ای. یا دو تا دلیل سوم و چهارم هر کدامشان نسبت به یکی از آن دلیل ها اخص مطلق هست آن را تخصیص می گذارند مشکل تعارض اینها حل می شود. خب این بحث شاهد جمع اتفاقی است و اختلاف مبنا در موردش وجود ندارد خب اینجا یک اشکالی حاج آقا مطرح می فرمایند که یک مقدمه ای دارد. ایشان می فرمایند که نه تنها تخصیص اکثر اشکال دارد، تخصیص مساوی هم اشکال دارد. اساسا مخصص باید مقدار کمی از دلیل را خارج کند. من بگویم که من تمام روزها خدمت شما هستم مگر نصف روز های هفته خب این تعبیر عرفی نیست. مخصص باید قسمت کمی از عام را خارج کند و باقی تحت العام اکثریت باشند. با توجه به این مقدمه ایشان می فرمایند که یا علماء اکثریتشان عدول هستند و یا اکثریت آنها فساق هستند یا عدول و فساق مساوی هستند از این سه حال خارج نیست. اگر علماء حالا من در شاهدجمع این مطلب را پیاده کنم و عین همین هم در شاهد جمع پیاده می شود و فرقی ندارد. این که اگر علماء اکثرشان عدول باشند. آن دلیلی که می گوید عالم عادل واجب الاحترام هست، این دلیل نمی تواند نسبت به لا تکرم العلماء آن را تخصیص بزند. چون فرض این است که اکثریت را می خواهد از تحت آن خارج کند. اگر اکثریتش فساق باشند، آن دلیل که می گوید لا تکرم العالم الفاسق، نمی تواند آن دلیل را تخصیص بزند اکرم العلماء. فرض این است که اکثریت فساق هستند و اکثر را می خواهد از تحت آن خارج کند. آن صحیح نیست. اگر فساق و علما هر دو مساوی باشند، هر دو دلیل مشکل دارند. دو تا تخصیص می خواهید بزنید که هر دو تخصیص گیر دارد. هم اکرم العلماء نمی تواند تخصیص بخورد به اکرم العلماء العدول چون نصف آن را می خواهد خارج کند. اکثرش هم نسبت به لا تکرم العالم الفاسق هم نمی تواند تخصیص بزند. پس بنابراین علی ای تقدیر یا مشکل تخصیص اکثر در یکی از تخصیص ها پیش می آید و یا مشکل تخصیص به مساوی در هر دو دلیل پیش می آید و این صحیح نیست. عین همین را در انقلاب نسبت هم می شود پیاده کرد حالا فرق ندارد عین همین...

سوال: ... نسبت به افراد و اشخاص یا نسبت به .. و عناوین

پاسخ: نه فرقی ندارد نسبت به عناوین و چیزها فرقی ندارد. حالا آن بحث هایش سر جای خودش که نسبت به اشخاص و عناوین تفاوتی نیست.

ایشان حاج آقا مطلب را پاسخی که مطرح می کنند عملا می فرمایند که ما انقلاب نسبت و شاهد جمع را در عام و خاص این اشکال مستحکم است. اگر آن دلیل عام باشد و تخصیص اکثر یا تخصیص مساوی بخواهیم بزنیم اشکال همین است و اشکال را می پذیرد. ولی در جایی که دو دلیل اول مطلق باشند، یک دلیل گفته است اکرم العالم، نه اکرم کل العلما. یا دلیل دوم گفته باشد لا تکرم احدا من العلماء. نه، یک دلیل گفته است که اکرم العالم و یک دلیل گفته است لا تکرم العالم. اینجا ایشان می فرمایند که هم شاهد جمع می تواند پیاده شود و هم بحث انقلاب نسبت.

سوال: ایشان در عام و خاص اصلا قبول نمی کنند؟

پاسخ: ایشان می گویند نه. در عام و خاص قبول ندارند. شاهد جمع را در عام و خاص و انقال نسبت را هم در عام و خاص قبول ندارند.

سوال: آن وقت آنجا انقلاب نسبت را قبول دارند؟

پاسخ: ایشان کلا انقلاب نسبت را قبول دارند و مبنای حاج آقا پذیرش انقلاب نسبت است. ولی چه شاهد جمع چه انقلاب نسبت را هر دو را در مطلق قائل هستند نکته بحث آن هم این است که ایشان در واقع می گویند یکی از وجوه جمع بین مطلق و مقید چطور، یعنی یک مشکلی در بحث مطلق مقید هست و آن این است که اگر حکم روی بعضی افراد رفته است چرا دلیل را مطلق گذاشته است؟ از یک طرف گفته است اکرم العالم در حالی که حکم روی عالم عادل رفته بوده است. چرا همین جوری مطلق گذاشته است؟ ایشان در واقع می گویند که اینجا ما به قرینه مقید کشف می کنیم که متکلم در هنگام بیان مطلق در مقام بیان نبوده است. یعنی یک موقعی در مقام بیان بودن قطعی است در مطلق، ایشان می گویند که باز هم این اشکال مستحکم است. یک موقعی هست نه در مقام بیان بودن در مطلق به ظهور یا اصالت کون المتکلم فی مقام البیان که آقایان قائل هستند امثال اینها از این چیزها اثبات شده باشد جمع بین مطلق مقید می تواند به این جهت باشد که ما از مقید کشف کنیم که متکلم در مطلق در مقام بیان نبوده است. اگر متکلم در مقام بیان نباشد اشکال ندارد که آن مراد جدی اش فقط بعضی افراد باشد. ایشان مثال می زنند می گویند ببینید یک کسی می آید به شما مراجعه می کند می گوید که مریض هستم چه کار کنم؟ می گوید برو دکتر. در مقام بیان است که همین جوری بنشینی خانه خوب نمی شوی. اما حالا به هر دکتری باید مراجعه کنی در مقام بیان نیست. ممکن است آن دکتری که شما باید به آن مراجعه کنی یک درصد از همه دکترها باشد. یا مثلا یک شخصی می گوید من مسائل شخصی خودم را بلد نیستم می گوید برو از عالم بپرس. برو تقلید کن. برو از عالم و مجتهد تقلید کن. از مجتهد تقلید کن یک موقعی در مقام بیان این هست که از هر مجتهدی می خواهی تقلید کنی خب این درست نیست. ولی نه در مقام بیان اینکه بدون تقلید کارت سامان پیدا نمی کند باید تقلید کنی از مجتهد اما حالا اینکه مجتهد باید اعلم باشد که تنها عده کمی از مجتهدین حالا در بعضی جاها منحصر ممکن است باشد حالا فوقش چند نفر از علماء باشد که در یک رده باشد که بشود از آنها تقلید کند. بنابراین این در واقع اشکال ندارید. حاج آقا در واقع به این وجه بر می گردانند شاهد جمع و انقلاب نسبت را، تنها در جایی که شاهد جمع یا آن دلیلی که دلیل سومی که با انقلاب نسبت ما می خواهیم تعارض را حل کنیم کاشف از این باشد که در آن مطلق در مقام بیان نبوده است یعنی ظاهرا مطلق بوده است و واقعا به قرینه منفصل ما می فهمیم که مطلق نبوده است. این بیان در ما نحن فیه نمی آید. چون کسی که می آید سوال می کند که کسی از دنیا رفته است و فقط یک زن به جا گذاشته است در مقام بیان است می خواهد تکلیفش روشن شود. اینجور نیست که در مقام بیان نیست و فی الجمله سوال کرده است. سوال فی الجمله نیست. سوال می خواهد تعیین تکلیفش کند. بنابراین این مشکل آن مشکلی که حاج آقا آنجاها حل می کردند راه حلش اینجا نیست. حالا آن مشکل من در بحث مطلق و مقید مفصل در موردش بحث کردم و خیلی بحث طولانی است که حقیقت جمع عرفی را چگونه بگوییم و چگونه حل کنیم خیلی طول و تفصیل دارد و من نمی خواهم وارد همه آن بحث های آنجا شوم. اجمالی که در این بحث هست این است که این نتیجه این جمع، اگر حیثی بودن را نپذیریم، اگر بپذیریم که اصلا تعارضی وجود ندارد.

سوال: شما فرمودید در بحث اینجا چون در عین حالی که فرمودید مال برای زن اطلاق... ربعش مجزا است دیگر. می توانیم از این شاهد بگیریم که در آن دلیل در مقام بیان حکم حیثی فقط بوده است. اما دلیل که گفته است المال لها از نظر حیثی نبوده است اما آن دلیل که گفته است الربع.. .. از نظر حیثی بوده است. همین که قدرت به قول معروف شما فرمودید که کثرت تخصیص پیش می آید و اینها شاهد باشد که در این دلیل حکم حیثی است. یعنی دلیل خاص. خب تثبیت هم نمی شود کرد که یک دلیل حیثی باشد و یک دلیل حیثی نباشد. لازم نیست که هر دو حیثی باشند و هر دو حیثی نباشند.

پاسخ: خب عیب ندارد اشکالی ندارد. یک دلیل می گوید که ما تمام مال را به زن می دهیم. این حیثی نیست می گوید به اصطلاح تمام مال را به زن می دهیم اما آن دلیلی که می گوید

سوال:.......

پاسخ: یعنی در واقع یک دلیل می گوید که تملام مال را به زن می دهیم. آن دلیلی که می گوید تمام مال را به زن میدهیم را ما حمل کنیم به متعارف یعنی تمام مالی که چیز هست. اما آن دلیلی که می گوید فقط قسمتی از مال را به زن می دهیم، آن را ما حمل کنیم بر حکم حیثی. یعنی حمل کنیم بر حکم حیثی و بگوییم مرادش یعنی از من حیث انه مرأهٌ،

سوال: فرضش انحصار است.

پاسخ: یعنی ما می گوییم از این جهتی که...

سوال: آیه قرآن صریح دارد می گوید آیه قرآن را که دیگر ... لحاظ نکرده است؟

پاسخ: حالا آیه قرآن که می گوید ربطی ندارد.

عرض کنم این مطلب اصلا اینکه یعنی این را بگوییم ناظر به این هست که من حیث انه، از این جهتی که زن هست تمامش داده نمی شود.

سوال: یک چهارم را به او بدهد و بقیه اش را هم بردارد بیاورد. چون از آن حیث که زن یک چهارم را بدهد و بقیه اش.............

پاسخ: یعنی نه سوال این هست که زنی که فقط زنیت او اینجا است. البته معنایش این است که حیثیت دیگری بر این زن حاکم نیست و الا سوال می کرد. ممکن است اینجوری آن را پاسخ دهیم که اینکه مطلق گذاشته است که فقط یک زن باقی گذاشته است ولو اینکه غالب زن ها کأنه فامیل هستند ولی این جنبه فامیل بودن چون در بحث ارث دخالت متعارف دارد؟ اگر فامیل باشد ولو غالبی است آن را ذکر می کرد یعنی اینجوری ما بر عکس آن چیزی که ما تقریب می کردیم ممکن است ما اینجوری بگوییم که درست است که غالبا زن مثلا خویشاوند بده اند واینها، ولی با توجه به اینکه ارث مناطش خویشاوندی است. این نکته را سائلی که سوال می کند مغفولٌ عنه نمی گذارد. اینکه سوال کرده است که یک زنی است و ما چه کار کنیم معنایش این است که این زن قوم و خویش نیست. کأنه آن روایت اصلا سوال از زنی هست که قوم و خویش نیست.

سوال: پی حیث زن...

پاسخ: می گوید باقی اش را به ما بده. اگر حیثی به آن معنا باشد، آن حالا این را یک مقداری تأمل کنید ممکن است یک تقریب دیگری اینجا در بحث مطرح کنیم با آن تقریب این بیان را تمام کنیم.

سوال: .. عام و خاص و ... مقید فرمودید آن مبنای حاج آقا که عمومیت را... در عام هست.....

پاسخ: نه ایشان به ... استفاده نمی کند.

سوال: یعنی .... ایشان قائل نیست که باید مقدمات حکمت..

پاسخ: نه. مقدمات حکمت نمی خواهد.

حالا اینها نکات و ریزه کاری ها دارد.

سوال: ....

پاسخ: تقیید اکثر را به این معنا یعنی در واقع تقیید دلیلی که ظاهرش مطلق بودن است. یعنی معنای تقیید اکثر این است که تقیید آن چیزی که ابتدائا خیال می کردیم که مطلق هست...

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد